

عبدالسلام کامویی؛ شیخ المشایخ سهروردیه در عراق عجم، یزد و کرمان

محمد مشهدی نوش آبادی^۱

(تاریخ ارسال مقاله: ۹۸/۴/۱۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۸/۲۵)

چکیده

عبدالسلام کامویی از عارفان برجسته طریقه سهروردی در دوران ایلخانی است. نسبت کامویی به کامو روستایی از توابع کاشان می‌رسد. از آثار و احوال وی جز اشاراتی چند در خلال نوشته‌های شاگردان و تابعانش، اطلاعی در دست نیست. تنها نوشته باقی‌مانده از کامویی نامه‌اش به تقی‌الدین داداست. دادا، عبدالمؤمن اصفهانی و نظام‌الدین محمود کرمانی از جمله تربیت‌یافتگانش بوده‌اند. عماد فقیه نیز به کامویی ارادت داشت و با فرزند و جانشینش امام‌الدین محمد بیعت کرد. یک قرن بعد پیرجمال اردستانی نیز در آثار خود به‌صورتی مریدانه به احوال کامویی پرداخته است. عبدالمؤمن اصفهانی کمی قبل از ترجمه عوارف به سال ۶۶۵ هجق به حلقه یاران کامویی پیوست. در همین اوان، نظام‌الدین محمود از کرمان به خدمت کامویی آمد و پس از طی مراحل سلوک به سال ۶۶۶ هجق، اجازه تأسیس خانقاه در کرمان یافت. در مثنوی‌های عماد فقیه، به‌ویژه مثنوی صفنامه و آثار پیرجمال می‌توان به اطلاعاتی از مقاطع زندگی وی دست یافت؛ اما پذیرش مواردی مانند ملاقات کامویی با سهروردی که هر دو بدان اشاره کرده‌اند، به‌لحاظ تاریخی مشکل است. همچنین سلسله‌ای معنوی از کامویی نشئت گرفته است و در مناطقی چون نائین و اردستان به نام پیرجمالیه گسترش یافت. بررسی‌های مقاله نشان می‌دهد حوزه تعلیمی کامویی از کاشان و اصفهان و اردستان تا نائین و یزد و کرمان گسترده بوده و بعد از وی نیز فرزندانش آن را ادامه دادند.

کلید واژه‌ها: عبدالسلام کامویی، سهروردیه، عبدالمؤمن اصفهانی، نظام‌الدین کرمانی، عماد کرمانی، پیرجمال اردستانی.

مقدمه

حوزه فرهنگی کاشان شامل شهر و مناطق کوهستانی اطراف آن مانند نطنز، مرق و کامو که جزوی از منطقه عراق عجم بودند، از دوره ایلخانی یکی از کانون‌های حکمی، نحله‌های عرفانی و مجامع صوفیانه در ایران و به‌خاطر سابقه تشیع یکی از مناطق مورد علاقه حاکمان ایلخانی بود. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد کاشان یکی از کانون‌های مهم مکتب عرفان عملی سهروردی بوده، همچنان که یکی از مراکز تعلیمی عرفان نظری ابن‌عربی بوده است. در واقع، عرفان عملی سهروردی و عرفان نظری ابن‌عربی دو جریانی که معمولاً در مقابل هم فرض می‌شدند، در منطقه کاشان با هم تلفیق شده بود.

به‌جز حکیم متأله کوهستان کاشان، باباافضل مرقی (متوفای حدود ۶۱۰ ه‍.ق) که اوایل ایلخانی را درک کرده است [۷، ص ۱۸]، در منطقه کاشان چند عارف برجسته و تأثیرگذار می‌شناسیم که عبارت‌اند از زین‌الدین عبدالسلام کامویی (وفات ۶۹۶ ه‍.ق)، عبدالصمد نطنزی (وفات ۶۹۹ ه‍.ق)، عبدالرزاق کاشانی (وفات ۷۳۵ ه‍.ق) و عزالدین محمود کاشانی (وفات ۷۳۶ ه‍.ق)، شیخ‌المشایخ عبدالسلام علی^۱ کامویی از مشایخ تأثیرگذار سهروردیه در دوره ایلخانی است. برخی منابع وی را شاگرد شهاب‌الدین سهروردی می‌دانند؛ گرچه این امر از لحاظ تاریخی دشوار است. وی که بنا بر اطلاعات کتاب مجمل فصیحی در نطنز به سال ۶۹۶ ه‍.ق از دنیا رفت، تأثیراتی بر جریان عرفانی در مرکز و جنوب شرقی ایران داشت. اسناد و منابع موجود نشان می‌دهد که اسماعیل‌بن‌عبدالؤمن اصفهانی، مترجم معروف *عوارف المعارف*، شاگرد وی بوده است. تقی‌الدین محمد دادا از عرفای سده هشتم یزد نیز خلیفه وی بود و کامویی سجاده سهروردی را به‌عنوان نشانه‌ای از جانشینی برای وی فرستاد. همچنین نظام‌الدین محمود فقیه عموی عماد فقیه کرمانی نیز نزد کامویی شاگردی کرده و به دستور وی در کرمان خانقاهی بنا کرد و جانشین و برادرزاده وی، عماد فقیه، به کامویی امام‌الدین محمد پسر کامویی دست‌ارادت داد. طرفه آنکه نزدیک به دو قرن بعد از کامویی، پیرجمال اردستانی نیز نسبت عرفانی خود را به وی می‌رساند و زندگی و احوال این پیر نادیده را بیش از دیگران در آثار خود بازتاب داد.

اکنون جای این پرسش‌ها باقی است که از زندگی عبدالسلام کامویی چه اطلاعاتی از میان منابع اندک قابل دستیابی است؟ و وی چه تأثیری بر جریان تصوف عملی

سهروردی در دوره ایلخانی داشته است؟ و خط تعلیمی وی چه گستره جغرافیایی و تاریخی را شامل می‌شود؟

از مجموعه اطلاعاتِ جسسته‌وگریخته و تحلیل آن‌ها می‌توان تصویری ولو مبهم از زندگی و تأثیرات وی به دست داد. همچنین تأثیرات وی در تصوف این دوران قابل‌ملاحظه بوده است، برای شاگردان و اتباع تا نسل‌ها بعد جایگاه اسطوره‌ای داشته است. خط سیر تعلیمی کامویی و خاندان وی از کاشان و اصفهان تا اردستان و نائین یزد و کرمان امتداد داشت. همچنان که تا حدود دو قرن بعد از وفاتش نیز تأثیرات تعلیمی وی بر پیرجمال اردستانی عارف پرشور و پرکار سده نهم همچنان گرم و تأثیرگذار بوده است.

۱. منابع مربوط به زندگی و احوال عبدالسلام کامویی

درباره زندگی کامویی اطلاعات روشنی در دست نیست و جز برخی اطلاعات موثق، بیشتر روایت‌ها از زندگی وی جنبه اسطوره و افسانه دارد؛ با این اوصاف، از لابه‌لای منابع تاریخی می‌توان روزنه بر شناخت وی گشود و تأثیرات وی را برای فضای عرفانی دوره حیات و پس‌از آن نشان داد. این منابع عمدتاً عبارت‌اند از ترجمه عبدالؤمن اصفهانی بر *عوارف‌المعارف* درباره پیر و مراد خود کامویی؛ نامه کوتاه بازمانده از کامویی خطاب به تقی‌الدین دادا یزدی که رونوشتی از آن در کتاب *جالب‌المشایخه* بازمانده است و مثنوی‌های عماد فقیه و آثار پیرجمال اردستانی.

از مقدمه ترجمه عبدالؤمن اصفهانی بر *عوارف‌المعارف* شهاب‌الدین سهروردی که خود شاگرد کامویی بوده است، نیز می‌توان مطالبی درباره جایگاه کامویی و اوج دوره مرشدی وی به دست آورد. نکته مهم درباره عبدالؤمن این است که وی تنها نویسنده‌ای است که خود مستقیماً شاگرد کامویی بوده و نوشته‌اش را در زمان حیات وی نوشته است.

مثنوی‌های عماد فقیه، به‌ویژه مثنوی *صفانامه* یکی از منابع مهم در شناخت عبدالسلام کامویی است و توسعه دستگاه ارشاد وی در کرمان را نشان می‌دهد. خود عماد فقیه که خاندانش از سرسپردگان کامویی بوده‌اند، از دوران کودکی با حلقه کامویی آشنایی داشته و دست ارادت به فرزند و جانشین وی امام‌الدین داده است. منابع دیگری مانند مزارات کرمان از دوره صفوی نیز در راستای همین مثنوی‌هاست.

بیشترین نوشته‌ها درباره زین‌الدین عبدالسلام کامویی را می‌توان در آثار پیرجمال

اردستانی یافت. گرچه وی بیش از یک قرن بعد از کامویی می‌زیسته، اما خواجه کامو را پیر طریقت خود قلمداد کرده است. با این اوصاف، گزارش‌های وی از کامویی بیشتر افسانه‌پردازی‌های مریدانه است تا نقل رویدادهای تاریخی. از جمله این آثار می‌توان به مثنوی شرح الکنوز و بحر الرموز اشاره کرد که زندگی و کرامات کامویی را بررسی کرده است. به جز آن می‌توان اطلاعات اندک و جسته‌گریخته‌ای از کامویی و طریقه وی از منابعی مانند *طرائق الحقایق و بستان السیاحه*، دو اثر دوره قاجاری، به دست آورد. از تحقیقات جدید درباره کامویی نیز باید به مقدمه‌هایی که مصححان بر آثار پیرجمال نگاشته‌اند، اشاره کرد؛ مانند مقدمه امید سروری بر شرح الکنوز، مقدمه حسین انیسی پور بر مرآه الاحوال و همچنین مقدمه قاسم انصاری بر ترجمه عوارف المعارف عبدالمؤمن اصفهانی. اطلاعاتی که درباره کامویی در منابع جدید آمده است، اهمیت دارد؛ اما چندان دقیق نیست. همچنین در تصحیح مثنوی‌های عماد فقیه دقت نشده و زندگی و مرگ نظام‌الدین محمود، عموی عماد را همان زندگی و مرگ کامویی گرفته‌اند و تاریخ مرگش را به اشتباه ۷۰۵ هج می‌دانند. این اشتباه در منابع دیگر مانند مقدمه بر ترجمه عوارف تکرار شده است. نکته دیگر در شهرت کامویی عبدالسلام است. کامو روستایی از توابع کاشان در نزدیکی جوشقان قالی است که اکنون هر دو در مجموع شهری واحد هستند؛ اما برخی منابع به اشتباه و با توجه به اغلاط موجود در برخی نسخه‌ها وی را عبدالسلام کاموسی معرفی کرده‌اند [۱۲، ص ۳۳۴] که کاملاً نادرست است. تقریباً همه منابع مورداشاره از عبدالسلام با عنوان کامویی یاد کرده‌اند.^۱ اشاره به شهر کاشان نیز که بارها در بیان زندگی وی در آثار پیرجمال اشاره شده است. مرگ وی در شهر نطنز که فصیح خوافی به آن اشاره دارد، به پذیرش اینکه وی اهل همین کاموی کاشان باشد را راحت‌تر می‌کند.

۲. عبدالسلام کامویی در آینه یاران و تابعان

۲-۱. نامه کامویی به تقی‌الدین دادا در رساله المشیخه

همان‌طور که بیان شد تنها نوشته‌ای که به شخص کامویی مربوط است، نامه‌ای است خطاب به تقی‌الدین دادا که در آن کامویی اشاره می‌کند سجاده‌ای را که از شیخ شهاب‌الدین به وی رسیده است، برای تقی‌الدین می‌فرستد تا تأییدی باشد بر مقام ارشاد و به‌نوعی جانشینی وی پس از عبدالسلام کامویی.

شیخ تقی‌الدین محمد دادا از مشایخ صوفیه سده هشتم هجری در یزد است. برخی

منابع وی را شاگرد حاجی محمد اندوانی [۸، ص ۲۶۲] و یا محمد اندایان می‌دانند [۱۹، ج ۳ و ۲، ص ۵۶۱]. گرچه مستوفی بافقی وی را اهل فروزان اصفهان می‌داند که مرشدش وی را برای ارشاد به اردکان اعزام کرده است [همان، ص ۵۶۱]؛ اما گویا اصل وی از اردکان یزد است [۸، ص ۳۱۵]، همچنان که پس از تعلیم نیز به اشارت شیخ به یزد رفت و در اردکان ساکن شد. مردم اردکان دست ارادت به او دادند و او نیز خانقاهی در آنجا ساخت و آوازه یافت. خانقاه یزد از جمله عمارات مشایخ عظام دادائیه است که موقوفات آن بسیار است [۱۹، ج ۳ و ۲، ص ۵۶۱-۶۶۰].

شیخ دادا چهار فرزند داشت: محمودشاه، علی‌شاه، حسن‌شاه و محمدشاه. پسر بزرگش محمودشاه، قطب زمان خود بود و پدر او را برگزیده بود. در بندرآباد از روستاهای یزد، بقعه، مسجد و مقبره‌ای است که به نام محمودشاه فرزند تقی‌الدین شهرت دارد. همچنین فرزند دیگر او محمدشاه هم در همین بقعه مدفون است. محمدشاه آخرین خلیفه شیخ دادا بوده که طرف ارادت آل مظفر هم بوده است. شیخ محمد در سال ۷۵۰ هج درگذشت. آرامگاه او اکنون در شهر شاهدیه (گرد فرامرزی) و در مجاورت جاده کنارگذر یزد قرار گرفته است.

تقی‌الدین بنا بر رساله‌المشیخه در سال ۶۴۰ هج به دنیا آمد و در سال ۷۰۰ هج از دنیا رفته است. منابع دیگر نیز به همین تاریخ وفات تصریح می‌کنند [۱۰، ص ۳۸۳؛ ۱۹، ج ۳ و ۲، ص ۵۶۷]. با این اوصاف در همان جا عمر وی را ۶۵ سال ذکر می‌کند [۸، ص ۳۱۶]. البته اگر تاریخ وفات آخرین فرزند وی را ۷۵۰ هج بگیریم، تقی‌الدین نمی‌تواند عمری طولانی‌تر از این حدود داشته باشد؛ اما نکته مهم اینکه در حدود سال ۶۶۵ هج که کامویی در تصوف شیخ کامل و مشهوری بوده و شاگردان فاضل و عالمی چون عبدالمؤمن اصفهانی داشته است، تقی‌الدین حدود پانزده سال داشته است. با این اوصاف فاصله زمان مرگ این دو به ده سال هم نمی‌رسد. این نشان‌دهنده عمر طولانی کامویی است که پیرجمال هم بدان اشارت کرده است.

نسبت تقی دادا به اصفهان و روستای اندوان یا اندادان قابل توجه است؛ این امر شاگردی و مصاحبت وی در نزد کامویی را قوت می‌بخشد، زیرا روستای اندوان از آبادی کاموچندان دور نیست. اما آنچه تقی‌الدین را با کامویی پیوند می‌دهد، نامه‌ای است که کامویی به او نوشته و سجاده مرشدش شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به او فرستاده است. متن نامه زین‌الدین کامویی در رساله خطی‌المشیخه نصری آمده چنین است:

«سواد مکتوب شیخ زین‌الدین عبدالسلام کامویی به شیخ تقی‌الدین دادا محمد یزدی قدس الله تعالی اسرا هما: «فرزند خلف الاولیا، الملک (معتمد) الفقرا- ادام الله توفیقه، از قبل درویشان مخصوص است به سلام و تحیت و از اندیشه ما خالی نیست. شناخته می‌آید که بعد از تقدم مراسم عبودیت خالق، به خدمت درویشان مشغول است به‌غایت پسندیده افتاد. سجاده‌ای که از حضرت مخدوم و مقتدای به‌حق، سلطان العارفین، شیخ شهاب‌المله و الدین عمر سهروردی قدس الله سره‌العزیز، بخشش رسیده بود به این ضعیف، چون سلسله معنوی با آن فرزند، سمت تأکید داشت، خواستیم که نسبت صوری نیز مؤکد گردد. آن سجاده به آن عزیز فرزند فرستادیم که ما را کار به آخر رسیده - راجیا من لطفه الفائض و کرمه العمیم ان یذکرنی فی دعواته الصالحات المستجابات غبّ صلواته المقبولات. کتب هذه السطور الفقیر عبدالسلام بن احمد الکا موئی حامدا لله تعالی و مصلیا علی نبیه محمد و مسلماً علیه» [۸، برگه ۲۶۵].^۱

متن این نامه حاوی نکات مهم و جالب دیگری درباره عبدالسلام کامویی است. این نامه تنها متنی است که نسب کامویی نیز آمده است؛ زیرا در پایان نامه، خود را عبدالسلام پسر احمد معرفی کرده است.

با این اوصاف متن نامه بر امکان ملاقات کامویی و شیخ شهاب سهروردی جز ابهام نمی‌افزاید: «زیرا سجاده‌ای که از حضرت مخدوم و مقتدای به‌حق، سلطان العارفین، شیخ شهاب‌المله و الدین عمر سهروردی قدس الله سره‌العزیز، بخشش رسیده بود به این ضعیف»، در پذیرش یا رد ادعای عماد فقیه و پیرجمال اردستانی که کامویی را شاگرد مستقیم و تربیت‌یافته شیخ شهاب می‌دانند، به ما کمکی نمی‌کند؛ زیرا مشخص نمی‌کند که آیا این سجاده از دست خود شیخ به وی گرفته یا یکی از اتباع وی.

هرچه هست با توجه به اینکه این نامه در منابع دادائیه آمده است، از جایگاه کامویی و نفوذ و اعتبار وی در یزد حکایت دارد. منطقه‌ای با فاصله به نسبت زیاد از کاشان. در واقع می‌توان نتیجه گرفت که حلقه عرفانی کامویی یک نسل پیش از حلقه عبدالصمد نطنزی فعال بوده است و ثمرات آن بعد از نیمه دوم قرن هفتم نمایان شده است. همچنین جایگاه تقی‌الدین را در نزد کامویی نشان می‌دهد؛ زیرا مهم‌ترین یادگار برجای‌مانده از شیخ شهاب را برای وی به اردکان می‌فرستد که نشانی است از اهمیت این شاگرد نزد وی.

زمان نوشتن این نامه معلوم نیست؛ اما به احتمال زیاد باید در سال‌های پایانی عمر

کامویی باشد؛ زیرا در آن اشاره شده که «ما را کار به آخر رسید». همچنین عباراتی مانند «چون سلسله معنوی با آن فرزند سمت تأکید داشت، خواستیم نسبت صوری نیز مؤکد گردد»، احتمال می‌دهد که کامویی تقی‌الدین دادا را به‌عنوان جانشین خود تعیین کرده باشد. حداقل می‌توان برداشت کرد که تقی‌الدین خلیفه کامویی برای ایجاد منطقه یزد بوده است. نمونه‌ای که در کرمان نیز برای نظام‌الدین محمود رخ داد و وی برای تأسیس خانقاه در کرمان مأمور شد.

۲-۲. ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی بر عوارف المعارف

دومین منبعی که مهم‌ترین اطلاعات را درباره عبدالسلام کامویی به دست می‌دهد ترجمه عبدالؤمن اصفهانی از *عوارف المعارف* سهروردی است. اسماعیل‌بن عبدالؤمن ابی‌منصور ماشاده (متوفی ۷۱۰ هـ.ق)، یکی دیگر از مریدان عبدالسلام کامویی است که کتاب *عوارف المعارف* شهاب‌الدین سهروردی را به خواهش دوستان از عربی به فارسی برگردانده است. ابومنصور علاوه بر کامویی، مرید تاج‌الدین اشنهی و پسرش صدرالدین اشنهی نیز بوده است [۱۳]، مقدمه، صص بیست‌وهفت و بیست‌ونه].

عبدالؤمن در آغاز ترجمه *عوارف المعارف* از سرگذشت خود به ایجاز سخن می‌گوید، اما در توصیف مراد خود، کامویی، به ایجاز بسنده نمی‌کند. وی اشاره دارد که ابتدا در عادت پرستی سیر می‌کرده است تا اینکه خدا «درد طلب سلوک راه حق درو به اظهار آورد و مرید طایفه اهل سلوک شد» و در پی پیر و مربی و دلیل برآمد و به جستجو پرداخت و کامویی را یگانه راهنمای خود دید: «مقام اقبال و مرکز حال در این عصر، جز آستانه خلوت‌خانه یگانه جهان، مربی اهل ایمان، بدرقه قافله طریق، حدقه دیده حقیقت، چشمه حیوان عنان، خورشید آسمان عرفان، امام مقدم، شیخ‌المشایخ الاسلام، زین المله و الدین، حجت‌الاسلام والمسلمین، مظهر آثار صمدیه، محرم اسرار الاحدیه، معدن الصدق و الصفا، منبع الحلم و الحیا، عبدالسلام الشیخی الکاموی اعلی الله درجته فی الدارالسلام - نیست... دست تمسک و تشبث بر فتراک تربیتش زن... بر این عزیمت قصد آن عتبه اقبال و کعبه آمال کرد» [همان، ص ۱].

سپس به تاریخ ترجمه *عوارف المعارف* که بعد از پیوستن به حلقه کامویی انجام داده است، اشاره می‌کند: «در شهر سنه خمس و ستین و ست مائه» و به دنبال آنکه جمعی از اصحاب و اصحاب از وی درخواست کرده‌اند تا *عوارف المعارف* را ترجمه کند [همان، ص ۱ و ۲].

همچنین در ترجمه ۲۵ پرسش که اصل آن از تاج‌الدین اشنوی است و آن را احمد بن محمد کاموی به سال ۷۰۰ هـ ق کتابت کرده است نیز به ترجمه عوارف بعد از پیوستن به عبدالسلام کامویی اشاره کرده است: «بدان که این ضعیف لهیف، بنده خدا و محب رسول و اهل بیت رسول، چون به حضرت با نضرت شیخ المشایخ، قطب العالم، زین المله و الدین، حجت الاسلام والمسلمین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، المخصوص بعنایه رب العالمین، عبدالسلام کاموی پیوست، جمعی یاران صادق استدعا کردند کتاب عوارف که از جمله شیخ عالم، مقتدای امم، کشاف مشکلات و مظهر اسرار آیات بینات، شهاب المله و الحق و الدین، عماد الاسلام و المسلمین، عمر بن محمد بن عبدالله السهروردی است، به پارسی کن، میسر شد. جمعی یاران از آن کتاب فایده گرفتند» [همان، صص بیست و هفت و بیست و هشت].

از این دو نوشته برمی آید که به دنبال پیوستن به کامویی و یاران وی به ترجمه عوارف المعارف دست زده است. لذا باید سال پیوستنش به شیخ کامو را در حدود ۶۶۵ هـ ق، همان سال ترجمه عوارف المعارف دانست. چنان که در همین سال‌ها کامویی پس از تربیت معنوی نظام‌الدین محمود کرمانی، وی را به ساختن خانقاه در کرمان مأمور می‌کند.

ابومنصور که شیخ کامو را یگانه عصر خود می‌داند، در ادامه مقدمه عوارف المعارف نیز، ضمن ستودن مرشد خود جویندگان حقیقت را به سوی وی فرامی‌خواند: «این متمسک سعادت که طلب می‌کنی، عتبه سیادت اوست و این سفینه حسنی و زیادت که می‌جویی، در بحر اوست که وجود پاک خود را تریاک مارگزیدگان غفلت کرده است و به تربیت طالبان و نصیحت کردن مسلمانان و اعانت دادن طالبان مشغول شد، از تأثیر کلمات نامدارش که بر مثال قطار امطار از سحاب تربیتش، بر اقطار وجود یاران باران گشته است، هزاران شقایق حقایق و یاسمین یقین و نسرين تمکین در بوستان سینه آن دوستان زاهد کرده. دست تمسک و تشبث، در فتراک تربیتش زن و خود را در میان آن زمره درج کن تا باشد که از تاب آفتاب عالم تاب نظر تربیتش، سنگ وجودت که سیه شده کدورات طبیعی است، عقیق تحقیق گردد» [همان، ص ۲].

این گونه عبارات نشان می‌دهد که کامویی برای صوفی اهل دانشی همچون عبدالؤمن اصفهانی قبله آمال بوده است.

۲-۳. مثنوی‌های عماد فقیه کرمانی

یکی دیگر از عارفان و شاعرانی که در آثار خود شمه‌ای از احوال کامویی را بازتاب داده

است، خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی (۶۹۰-۷۷۲ یا ۷۷۳ هـ) معروف به عماد فقیه است. خواجه عمادالدین علی بن محمود مشهور به عماد فقیه کرمانی، عارف و شاعر پارسی‌گوی عصر تیموری است. وی از معاصران حافظ و از ستایشگران آل مظفر است که در میان آن‌ها به‌خصوص به شاه‌شجاع ارادت داشته است.

عماد از کودکی تحت تعلیم پدر و در خانقاه مرادش شیخ نظام‌الدین محمود در طریقه عرفان گام می‌زده و با سلسله ارادتش به زین‌الدین عبدالسلام کامویی و فرزند وی امام‌الدین می‌رسد. درباره مدت زندگی و یا سال تولد عماد اشاره دقیقی وجود ندارد، تاریخ درگذشت وی ۷۷۳ هـ ذکر شده است؛ اما درباره تاریخ ولادت وی اطلاعی در دست نیست. با توجه به محتوای *صفانامه* که در ۷۰۵ هـ و در جوانی تولیت خانقاه نظام‌الدین عموی خود را به دست گرفته است، باید تولد وی را قبل از سال ۷۰۰ هـ دانست؛ بنابراین تاریخ ۶۹۰ هـ که برخی ذکر کرده‌اند از ۷۰۵ تا ۷۱۰ هـ که عده‌ای تخمین زده‌اند [۱۸، ص سه]، درست‌تر به نظر می‌رسد.

از وی آثاری چند به نظم برجای مانده است؛ علاوه بر *دیوان غزلیات*، پنج مثنوی دارد که عبارت‌اند از *محبت‌نامه*، *صحبت‌نامه*، *ده‌نامه*، *طریقت‌نامه* و *صفانامه* که به مونس *الاسرار و انیس الاخبار* هم معروف است.

عماد فقیه در آثار خود تصویری عینی‌تر نسبت به دیگر منابع از احوال کامویی به دست می‌دهد، زیرا عموی وی خواجه نظام‌الدین محمود تربیت‌یافته کامویی بوده و به دستور وی خانقاهی در کرمان برای تعلیم طالبان تأسیس کرده است که پس از مرگ همان آغاز به دلیل مرگ پدر اداره این خانقاه به دست وی افتاده است.

مطالب مربوط به عبدالسلام کامویی بیشتر در مثنوی *صفانامه* آمده که عماد آن را در سال ۷۶۶ هـ تدوین کرده است. وی در مقاله دوم از این مثنوی به سرگذشت نظام‌الدین محمود عموی خود و مشرف‌شدنش به نزد عبدالسلام کامویی و اجازه‌یافتن برای تأسیس خانقاه در کرمان پس از طی مراحل سلوک و همچنین به تأسیس بنا یا عمارت خانقاه توسط نظام‌الدین به سال ۶۶۶ هـ اشاره دارد. خانقاهی که تولیت آن پس از مرگ نظام‌الدین خانقاه به عمادالدین می‌رسد. کمی سن برای وی ایجاد بحران مشروعیت می‌کند و عماد رقبا و مخالفان زیادی پیدا می‌کند؛ اما به کمک برادر خود زین‌الدین بر مشکلات فائق می‌شود. ابتدا به امام‌الدین محمد پسر عبدالسلام کامویی بیعت کرده است؛ آنگاه طی مقامات معنوی کرده و در خلال آن دچار احوال و تجارب معنوی می‌شود و در انتها خود را برای ارشاد طالبان لایق می‌یابد.

۲-۳-۱. تصویری از نظام‌الدین محمود مرید عبدالسلام کامویی

عماد فقیه در مثنوی *صفانامه* در اشاره به زندگی عموی خود نظام‌الدین محمود آورده است:

«چون نظری کرد سوی این دیار / حضرت بی‌چون خداوندگار

از عدم آباد به ملک وجود / گشت روان قدوه ارباب جود

خواجه احمد دل «محمود» نام / «دین» نبی عربی را «نظام»

سال ز هجرت چو رسیدش به هفت / درصدد زمره حفاظ رفت» [۱۸، صص ۳۸۱ و ۳۸۲].

سپس عماد بیان می‌کند که نظام‌الدین علوم دینی و ظاهری را یاد گرفت و سراغ زهد و عرفان رفت و نسخه استنساخ می‌کرد و کتابخانه داشت. در چهل‌سالگی در مکانی ویران به انزوا مشغول و به آرامش رسیده بود تا اینکه به ضمیرش رسید که دست ارادت به پیری بدهد تا اینکه پیامبر اسلام در رؤیا به وی فرمود که برای تعلیم و ارشاد نزد عبدالسلام کامویی برود:

«خواجه کونین علیه‌السلام / کرد به حالش نظری در منام

رفت اشارت که در این تنگ نای / رخ به عراق آر و به کامو در آی

حضرت با نصرت قطب زمان / قدوه صاحب‌نظران جهان

قبله ارباب صفا زین دین / هادی سر حلقه اهل یقین

رفت حوالت به وی ارشاد تو / حکم چنین رفته در ایجاد تو» [همان، ص ۳۸۲].

در ادامه مثنوی، عماد به شرح رفتن خواجه نظام‌الدین به کامو اشاره دارد که بر اساس آن خواجه محمود با دو سه همراه به کامو رفت و شیخ کامویی کسانی را به استقبال وی فرستاد تا آن‌ها را به خلوت بنشانند. در این مثنوی به همراهان نظام‌الدین اشاره نشده است؛ اما بنا بر کتاب *مزارات کرمان* دو همراه دیگر نظام‌الدین، شیخ محمود سقا و شیخ عزالدین پهلوان بوده‌اند: «و چنین مشهور است که حضرت شیخ محمود سقا و شیخ عزالدین پهلوان بنک و شیخ محمود فقیه هر سه به اتفاق آرزوی خدمت حضرت عرفان شعاری قدسی دثاری الراقی الی مراقی التجلیات و المشاهدات شیخ زین‌الدین علی کامو قدس سره از کرمان به کومو (کامو) که از توابع است حرکت کردند، به یک روز قبل از آن که به خدمت شیخ رسند شیخ با خادمی گفته که ایشان را هریک در خلوتی فرود آر و از حال ایشان بر خبر باش ... خادم شیخ آن‌ها را به خلوت نشانند و پس از چهل روز به خویش فراخواند و به عزالدین پهلوانی دنیا و آخرت داد و به نظام‌الدین محمود سلامت و به شیخ محمود سقا ملامت. از این‌رو شیخ محمود که عموی خواجه

عماد فقیه باشد، همواره طریقت و حقیقت و شریعت باوجود جذبیه سلامت ماند و شطحیات از او سر نزد و اسرار از زبان او فاش نشد» [۹، ص ۷۱-۷۴].

به هر روی خواجه نظام‌الدین محمود پس از طی ریاضت‌ها و گذراندن چند اربعین به مرتبه اهل یقین رسید و از کامویی اجازه (منشور) ارشاد یافت:

«گشته تشرف به نوازش عزیز / خرقة و سجاده و مقراض نیز

یافته منشور خلافت ز پیر / کرده بدو روی غنی و فقیر» [۱۸، ص ۳۸۴].

پس از اینکه خواجه نظام‌الدین محمود هوای وطن می‌کند، شیخ کامو به وی اشاره می‌کند که رباط مخروبه‌ای در کرمان که ظاهراً همان مکانی را که خود نظام‌الدین در آنجا خلوت می‌کرده است، عمارت کرده و آنجا را آباد و آن را به خانقاهی نو تبدیل کند. خواجه محمود نیز به کرمان آمده و به عمارت خانقاه مشغول و مجموعه‌ای کامل شامل خانقاه، مسجد، مطبخ، سقایه و پایاب می‌سازد:

«شد ز پی کار گل خانقاه / رفت به اتمام در آن چند گاه

صومعه و مسجد و محراب ساخت / مطبخ و سقایه و پایاب ساخت» [همان، ص ۳۸۵]

این خانقاه در سال ۶۶۶ هجری قمری آماده بهره‌برداری و موقوفاتی نیز بر آن مشخص شد:

«چون در این بقعه میمون گشود / شش صد و شصت و ششمین سال بود»

«وقف پدید آمد و ادرار نیز / مجمع پاکان شد و ابرار نیز

سبحه و سجاده و طاعت در او / فوت نشد در او» [همان]

۲-۳-۲. نشستن عماد فقیه بر جای نظام‌الدین و بیعت با امام‌الدین محمد پسر کامویی

بنا بر گزارش عماد، خواجه نظام‌الدین محمود به سال ۷۰۵ هجری یعنی تقریباً چهل سال بعد از تأسیس خانقاه، وفات کرد و امور خانقاه را عماد فقیه می‌رسد. در شعر عماد دقیقاً معلوم نیست که منظور از پسر برادر نظام‌الدین خود عماد است یا پدر عماد، گرچه خطیب کرمانی، عماد نظام‌الدین را عموی عماد فقیه می‌داند [۹، ص ۷۳]. به هرروی پس از یک هفته پدر عماد نیز از دنیا می‌رود و عماد در اداره خانقاه تنها می‌ماند:

«در تاریخ وفات قدس سره و شرح احوال خود^۱

هفت صد و پنج زهجت چو رفت / وز صفر از روز همانا که هفت

منزل او روضه فردوس گشت / نامه شادی دلم در نوشت

تکیه به فرزند برادر گذاشت / آنکه چو فرزند گرامیش داشت

محرم خاصش پدر این گدا / رفت همان هفته ز دار فنا
 بنده بی توشه در این گوشه ماند / کشته دروند و همین خوشه ماند
 غمزده بیدل و دشمن هزار / گل شده از باغ و چمن پر ز خار» [۱۸، ص ۳۸۶].
 و امور خانقاه به دست خواجه عماد می افتد در حالی که بسیار جوان است و رقبا و دشمنان زیادی دارد. لذا جز آنکه برای طلب دانش به محضر علمای دینی می رود، به کامو شتافته و با امام الدین محمد فرزند عبدالسلام کامویی بیعت می کند:
 «خرقه به کامویه گرفتم ز پیر / آن که در آن عهد نبودش نظیر
 قدوه اقطاب که «دین» را «امام» / حضرت او بود علیه السلام» [همان، ص ۳۸۶].
 لذا برخلاف تصور بسیاری، عماد کرمانی مستقیماً شاگرد و مرید کامویی نبوده است، شاید حتی بعد وی بعد از مرگ کامویی به دنیا آمده باشد؛ زیرا کامویی در سال ۶۹۶ هجری از دنیا رفته و عمادالدین، بر اساس نظر مشهور، اواسط قرن هشت به دنیا آمده است؛ اما حتی اگر قبل از این تاریخ به دنیا آمده باشد، باز بعید است در خردسالی با کامویی بیعت کرده باشد.

عماد همچونین در جایی از *صفانامه* با عنوان «در نصیحت فرزند»، فرزند و بازماندگان را به سرسپاری فرزند خواجه کامویی می خواند که باید همان خواجه امام الدین باشد:
 «رخ ز مشایخ نتوان تافتن / دولت از این زمره توان یافتن
 قبله ما خواجه کامو بس است / در ره ما مشعله او بس است
 دست به «فرزند» گرامیش ده / همچو پدر سر به غلامیش نه»^۱ [۱۸، ص ۳۷۸]
 البته در این راه زین الدین برادر خواجه عماد تنها همراه و یاور وی در کرمان بوده است و همو نیز در همراهی عماد از امام الدین خرقه گرفته است:
 «با من بی چاره «برادر» رفیق / بود و ندیدم به جز او کس شفیق [همان، ص ۳۸۶]
 یاری از او دیده ام و اتحاد / قاعده خدمت و شرط و داد
 ملجأ اخوان صفا «مجد دین» / کامل صاحب دل عزلت گزین
 همدم و هم خرقه من پیش پیر / تیر صفت راست رو و گوشه گیر [همان، ص ۳۸۷]
 به هرروی عماد در آن روزها بسیار جوان بوده و طبعاً مدعیان که از وی سن خیلی بیشتری داشته اند، مقام ارشاد وی در خانقاه کرمان را بر نمی تافتند. درواقع عماد آن قدر جوان بوده است که به گفته خودش مرگ بسیاری از مخالفان و دشمنانش را به چشم دیده است:

«من که به هر موی دل دردناک / یافته‌ام طعن‌زنی زیر خاک
هر طرف شهر که کردم گذر / تربت خصمی بؤدم در نظر
آن که دل‌ریش من آزرده است / بی‌سببی کن‌فیکون مرده است» [همان، ص ۳۷۸].

۲-۳-۳. واقعات خواجه عماد با مدد از روح عبدالسلام کامویی

عماد بعد از ماجراهای زیاد بر سر جانشینی اسلاف خود، ده واقعه را نقل می‌کند که در واقع شرح / سفار روحانی است و بیشتر آن‌ها در حالت رؤیا و شاید گاهی ربودگی درک شده است، این تجارب رؤیایی که شرح آن در مثنوی صفانامه آمده است [همان، صص ۳۸۸-۲۰۴]، وی را برای رسیدن به مقامات معنوی رهنمون بوده‌اند. اولین واقعه گویا در سال ۷۴۲ هـ ق واقع شده است؛ زیرا در ابیاتی رمزگونه بیان می‌کند:

«ماه رجب یک‌شب روشن چو روز / شمع هدایت شده مجلس فروز
هفدهم از رؤیت قوس ال‌هلال / رفته ز هجرت الف و سین و دال»^۱

عماد که هر واقعه را در شعری مستقل شرح می‌دهد، در واقعه ششم که به سکرآت موت مربوط است؛ بیان می‌کند که در این وادی شیخ کامو به داد وی رسیده و او را از آن ورطه نجات می‌دهد.^۱ به نظر می‌رسد که منظور عماد از خواجه کامو شخص عبدالسلام کامویی باشد که گویا قبل از تولد وی از دنیا رفته است، نه امام‌الدین محمد پسر زین‌الدین؛ زیرا در ابیات بعدی اشاره می‌کند:

«یعنی اگر بسته شود بر تو راه / رو مدد از تربت پیران بخواه» [همان، ص ۳۹۸]

۲-۳-۴. عماد کرمانی در سایه توجه مشایخ کامو

خواجه عماد در مثنوی همایون‌نامه نیز ذیل عنوان «فی حسب الحال» نیز به رنج‌ها و محنت‌ها و غفلت‌های زندگی خود در کرمان اشاره می‌کند که با اظهار ارادت به خواجه کامویی پایان یافته و نومییدی‌ها و ناراحتی‌ها به اقبال و شادی بدل شده است. چنان‌که خود عماد نیز در مثنوی صفانامه اشاره دارد، بخشی از رنج و دغدغه‌های وی مشروعیت برای احراز جانشینی وی به‌جای نظام‌الدین بوده است که به مذاق رقبا خوش نمی‌آمده؛ اما تأیید مشایخ کامویی این امر را تسهیل کرده است.^۱

همچنین عماد دفتر ده‌نامه را با نامه‌ای در قالب غزلی بلند با مطلع «ای خم ابرویت به خوبی طاق / شاه خوبان تویی به استحقاق»، «برای یکی از احبا نوشته» پایان می‌برد.

به نظر می‌رسد این نامه برای یکی از مشایخ کامویی و احتمالاً امام‌الدین محمد باشد که در عراق عجم ساکن بوده و ارادت عماد نیز به این خاندان مسبوق سابقه است:

«ای دم صبحگاهی از کرمان / برسان شوق نامه‌ای به «عراق»
خدمتی از در صفا و وداد / خدمتی از سر وفا و وفاق ...» [۱۸، صص ۴۴۸-۴۴۹]

عماد فقیه در *طریقت‌نامه* نیز در بحث رؤیت خداوند که بحثی کلامی است، به «پیر عراقی» اشاره دارد که به رؤیت خداوند در دنیای دیگر توسط اهل یقین قائل است: «روایت دارم از پیر عراقی / که در فانی ننگجد نور باقی» [۱۷، ص ۱۶۷]. به احتمال زیاد این پیر عراقی عماد باید عبدالسلام کامویی باشد، زیرا منطقه کاشان که کامو در آن است معمولاً با عنوان دیار عراق در مثنوی‌های عماد معرفی شده و عناوینی مانند پیر عراق یادآور عناوینی همچون «شیخ عراق» است که پیرجمال اردستانی درباره عبدالسلام کامویی آورده است.

۲-۴. عبدالسلام کامویی در آثار پیرجمال اردستانی

پیرجمال اردستانی (متوفای ۸۷۹ هـ) متخلص به جمالی و معروف به پیرجمال، عارف، شاعر، مفسر، محدث و نویسنده بزرگ سده نهم هجری است. وی پرتألیف‌ترین عارف در ادب فارسی است [۱۲، ص ۳۳۳] و یکی از طرایق منشعب از طریقه سهروردیه به نام او با عنوان طریقه پیرجمالیه شناخته می‌شود. نامش در برخی منابع احمد و در برخی دیگر محمد ذکر شده است [۱، ص ۱۹].

وی در روستای کچوبه‌سنگ اردستان مقارن در حدود سال‌های ۸۱۰ تا ۸۱۶ هـ ق سلطنت شاهرخ به دنیا آمد [۵، ص ۱۹]. وی دست ارادت پیر علی اردستانی می‌دهد [۳، صص ۲۴ و ۲۳]. وی به سال ۸۹۶ از دنیا رفت. آرامگاه او در کنار پیرمرتضی علی در اردستان قرار دارد. پیرجمال را از لحاظ تعدد آثار صوفیانه و کثرت نظم و مثنویات با عطار مقایسه کرده‌اند [۱۲، ص ۳۳۳].

بیشترین نوشته‌ها درباره زین‌الدین عبدالسلام کامویی را می‌توان در آثار پیرجمال اردستانی یافت. گرچه وی بیش از یک قرن بعد از کامویی می‌زیسته، اما خواجه کامو را پیر طریقت خود قلمداد کرده است. از جمله این آثار می‌توان به مثنوی شرح *الکنوز و بحر الرموز* اشاره کرد که زندگی و کرامات کامویی را بررسی کرده است. پیرجمال در اثر *منثور مرآت الافراد* نیز به زندگی و برخی گفته‌های کامویی اشاره دارد و در برخی دیگر مانند *رسایل، کنز الدقایق و دیوان اشعار* نیز به کامویی اشاراتی شده است.

در واقع پیرجمال در چند فقره از آثار خود زندگی‌نامه‌ای از پیرجمال به دست می‌دهد که در تناقض با حقایق تاریخی است و بیشتر به داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی مریدانه شباهت دارد تا نقل تاریخی با این اوصاف ممکن است برخی حقایق از زندگی و احوال کامویی در آن نمایان باشد.

پیرجمال را باید شاگرد معنوی کامویی دانست. گرچه چند نسل بین آن‌ها واسطه است، اما وی بیش از همه تحت‌تأثیر کامویی است و حضور معنوی وی را درک می‌کند. از این‌رو، بیش از همه از کامویی سخن گفته و آثار وی منبع اصلی شناخت کامویی است. سخن از کامویی در شعر و نثر پیرجمال چنان است که گویی دائماً از فیض معنوی وی بهره‌مند است.

۲-۴-۱. بازتاب احوال کامویی در مثنوی شرح‌الکنوز و بحر‌الرموز

پیرجمال رساله‌ی شرح‌الکنوز و بحر‌الرموز را در سال ۸۶۵ ه‍.ق سروده است. این رساله که شامل سه قسم شریعت، طریقت و حقیقت است یکی از مهم‌ترین کتاب‌های عرفانی قرن نهم هجری است و در آن پیرجمال به شرح و بسط نگرش خود در باب شریعت، طریقت و حقیقت پرداخته است [۳، ص ۱۱۹].

قسمت اول از کتاب شرح‌الکنوز در بیان اهل شریعت و مشتمل بر احوال شهاب‌الدین سهروردی است، قسمت دوم در بیان اهل طریقت که شامل احوال شیخ عبدالسلام کامویی است و قسمت سوم در شرح اهل حقیقت که درباره‌ی احوال پیر مرتضی‌علی اردستانی است [همان، ص ۳۸۶].

وی در این بخش در بیش از پانصد بیت، به تفصیل شرح زندگی کامویی و چگونگی رسیدن او به خدمت شهاب‌الدین سهروردی سخن گفته است. همچنین درباره‌ی ازدواج شیخ کامو با دختر پادشاه روم و تولد امام‌الدین محمد کامویی نیز سخن گفته است. از این لحاظ این کتاب به جهت ارائه‌ی اطلاعاتی نو درباره‌ی کامویی اهمیت دارد.

بر اساس شرح‌الکنوز کامویی از همان آغاز کودکی به دنبال جستجوی حقیقت بوده است و مدت مدیدی نیز به خلوت نشست، اما گشایشی در احوالش حاصل نمی‌شده است. تا اینکه در چهل‌سالگی در اثنای خلوت به خواب رفته و در خواب پیامبر به وی می‌گوید که از خلوت بیرون بیا و به دنبال راهنما و مرشد باش؛ اما شیخ کامو نمی‌داند که به کدام سو رود و به چه کسی اقتدا کند تا اینکه خضر در می‌رسد و وی را راهنمایی

می‌کند تا به خوارزم شود و در آنجا صاحب‌دیده‌ای که آثار سلوک را در چهره کامویی می‌بیند به وی می‌گوید که به سهرورد رود، زیرا همراه وی در آنجاست.

شیخ کامو به سهرورد رفته و در آنجا شهاب‌الدین سهروردی را ملاقات کرده و شیخ به تعلیم وی همت می‌گمارد و وی را به جستجوی زنی هم‌کفو خود رهنمون می‌کند که البته این دختر در روم است؛ اما کامویی می‌گوید که سن من از نود گذشته است و نمی‌توانم ازدواج کنم؛ اما شیخ شهاب حکایت از تورات و انجیل و داستان زکریا می‌کند. به هر روی شیخ عراق اطاعت می‌کند اما نمی‌داند یارش کجاست تا اینکه از طریق غیب می‌فهمد که شاهزاده‌ای در روم همان جفت وعده‌شده اوست. از آن طرف شاهزاده گرفتار هرج‌ومرج ناشی از جنگ و جدال مابین برادران شده و اسیر می‌گردد و طی رویدادی معجزه‌آسا از آنجا گریخته به راهنمایی خضر راه سفر در پیش می‌گیرد. در این میان تاجری وی را یافته و برای فروش به کاشان می‌آورد.

از طرفی شیخ کامو که از ماجرا آگاه گشته خادمی فرستاده و دختر را از تاجر گرفته و به عقد خود درمی‌آورد. برادر این دختر چون پس از مرگ پدر پادشاه می‌شود سراغ خواهر خود را گرفته و از سرنوشتش آگاه شده و برای وی هدیه و خلعت می‌فرستد. حاصل وصلت شیخ کامو با دختر شاهزاده روم «امام‌الدین محمد» پسر وی پا به عرصه وجود می‌گذارد؛ نک: [۳، صص ۳۲۰-۳۹۵].

از این داستان‌سرایی‌های پیرجمال شاید بتوان به برخی حوادث مهم زندگی کامویی پی برد. اول اینکه تصریح شده وی به خوارزم نزد عارفی رفته است که احتمال سفر وی به خوارزم نزد شاگردان نجم کبری را نشان می‌دهد. کمی پیش از این دوران نیز عارفی به نام جلال‌الدین ورکانی از آبادی ورکان در کوهستان کاشان نیز به خدمت نجم کبری رسیده بود.

۳. بررسی و تحلیل احوال کامویی

همان‌گونه که ذکر شد از زندگی و آرای عبدالسلام کامویی به‌جز در موارد پراکنده و یا آمیخته با افسانه‌پردازی اطلاعات دقیقی در دست نیست. دقیق‌ترین اطلاعات از زندگی کامویی را باید از مقدمه ترجمه عوارف/المعارف عبدالؤمن اصفهانی که در زمان حیات وی به سال ۶۶۵ هق نوشته است، به دست آورد که از وی به‌عنوان شیخی کامل یاد شده است. در همین سال‌ها عماد نظام‌الدین محمود با چند تن دیگر از کرمان به صحبت و تربیت کامویی رسیده و خانقاهی را به سال ۶۶۶ هق در کرمان به فرمان

کامویی بنا کرده است. نامه‌ای که کامویی برای تقی‌الدین دادا نوشته است، تنها مکتوب باقی‌مانده از وی است که با توجه به محتوای نامه باید آن را در اواخر عمر یعنی حدود ۶۹۰ ه‍.ق نوشته باشد.

اشاره مجمل فصیحی نیز درباره مرگ عبدالسلام با توجه به اطلاعات اندک درباره وی در خور توجه است. وی در ابتدای ذکر حوادث سال ۶۹۶ ه‍.ق می‌نویسد: «وفات شیخ‌المشایخ عبدالسلام کامویی در نطنز» [۱۰، ص ۳۷۵]. عنوان شیخ‌المشایخ نشان از جایگاه کامویی در صوفیان آن دوره است، هم‌چنان که مرگ وی در نطنز نیز می‌تواند بیانگر نوعی ارتباط با حلقه عبدالصمد نطنزی (وفات ۶۹۹ یا ۶۹۶ ه‍.ق) باشد.

۳-۱. عبدالسلام کامویی و شیخ شهاب سهروردی

در نامه‌ای که کامویی برای تقی‌الدین دادا ارسال کرده است، اشاره شده که سجاده‌ای را که از شیخ شهاب سهروردی به دست وی رسیده است، برای وی می‌فرستد، اما در این نامه تصریح نکرده که این سجاده را مستقیماً از شیخ شهاب دریافته است.

اما کامویی که تا پایان قرن هفتم زنده بود (۶۹۶ ه‍.ق)، بعید است با شیخ شهاب سهروردی که سال ۶۲۳ ه‍.ق از دنیا رفته است، ارتباط مرید و مرادی و حتی ملاقات داشته باشد، هم‌چنان که در منابع تاریخ تصوف نیز در ذکر سلسله پیرجمالیه، کامویی را با واسطه به سهروردی می‌رسانند. با این اوصاف هم پیرجمال و هم عماد کرمانی به ملاقات و بلکه تربیت وی در نزد شیخ شهاب‌الدین اشاره دارند.

عماد کرمانی در فصل چهارم مثنوی *طریقت‌نامه* با عنوان «در علمِ دراست و درایت» در حکایتی به دیدار عبدالسلام کامویی با شیخ شهاب‌الدین سهروردی در بغداد اشاره دارد. بر اساس این حکایت وقتی کامویی واجد علم تصوف می‌شود، سهروردی وی را به فراگیری علوم دینی در کنار تعلیم صوفیانه فرامی‌خواند. پس کامویی جهت تحصیل علوم دینی به مستنصریه بغداد رفته و به یادگیری علوم دینی کوشید و توانایی نوشتن فتوا به هر مذهبی یافت و چون به علم دراست آشنایی یافت علم وراثت (عرفان) وی نیز کامل شد [۱۷، ص ۱۴۹].

تصویری که در این حکایت از شاگردی کامویی نزد سهروردی ارائه می‌شود، با آنچه پیرجمال بیان می‌کند به واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا از کرامت‌پردازی‌های مریدانه خالی است و گزارشی عینی و کوتاه است و مکان‌هایی هم که بدان اشارت دارد؛ مانند بغداد و

مستنصریه واقع‌بینی بیشتری دارد. درحالی‌که پیرجمال حتی نمی‌داند سهروردی در اوج شهرت در بغداد سکونت داشته است نه در سهرورد. به‌هرروی، این گزارش‌ها نشان می‌دهد که کامویی تعلیم صوفیانه خود را در بغداد گرفته است، یا از سهروردی و یا فرزندان وی. اگر به روایت پیرجمال درباره زندگی وی بپردازیم که عمر بسیار بلند و حدود صد سال برای کامویی قائل شده است، امکان دیدار به‌کلی منتفی نیست،^۱ اما بعید است کامویی که در ۶۶۵ ه‍.ق پیر کاملی بوده و در ۶۹۶ ه‍.ق وفات یافته است، بتواند از شهاب‌الدین سهروردی که سال ۶۲۳ ه‍.ق از دنیا رفته است، تربیت یافته باشد.

۲-۳. کامویی؛ سهروردیه و پیرجمالیه

نسبت کامویی با طریقه سهروردی را باید از طریق شجره‌نامه‌هایی که برای پیرجمالیه گفته‌اند، جستجو کرد که پیرجمال بخشی از این سلسله را در آثار خود بازتاب داده است؛ اما کاملاً این شجره را بیان نکرده است. همه منابع کامویی را شاگرد با واسطه شیخ شهاب‌الدین می‌دانند؛ اما در اینکه این واسطه‌ها چه کسانی هستند، اتفاق نظری وجود ندارد.

بیشتر منابع عبدالسلام را از طریق نجیب‌الدین علی بزغش (۵۹۴-۶۷۸ ه‍.ق) به سهروردی منسوب می‌دارند و برخی از طریق فخرالدین عراقی و خواجه نظام‌الدین اولیا. معصوم علیشاه شیرازی (نایب‌الصدر) در *طریق‌الحقایق* سلسله مشایخ پیرجمال را این‌گونه ذکر کرده است:

«وی مرید پیر مرتضی علی اردستانی است و او مرید شیخ محمد زواره‌ای بوده و او مرید عزالدین حسین کاموسی (کامویی) و او مرید والد خود خواجه صائن‌الدین اصفهانی و او مرید والد خود خواجه زین‌الدین عبدالسلام و او مرید خواجه امام‌الدین محمد بوده و وی مرید شیخ نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی و وی مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی و وی مرید عموی خود شیخ ابو نجیب سهروردی و وی مرید شیخ احمد غزالی و وی به‌جانب معروف کرخی می‌رسد» [۱۴، ج ۲، ص ۳۵۶].

جلال‌الدین همایی نیز گویا بر اساس همین سلسله‌بندی، امام‌الدین محمد را که سلسله پیرجمالیه بدو می‌پیوندد، از شاگردان نجیب‌الدین سهروردی می‌داند [۱۶، مقدمه، ص ۲۱ و ۳۱]؛ اما می‌دانیم که امام‌الدین محمد بنا به تصریح عماد فقیه شاگرد پسر و شاگرد کامویی است نه استاد وی. همچنین به نظر نمی‌رسد کامویی شاگرد نجیب‌الدین علی بزغش بوده باشد؛ زیرا اولاً در نقل شجره پیرجمالیه تشویش و

ناهمخوانی فراوان است و این امر نشان می‌دهد که منابع و اسناد در این زمینه کافی نیست و بیشتر به حدس و گمان بسنده کرده‌اند. چنان‌که بسیاری از نام‌های افراد در آن جابجا و یا ترکیب شده است.

از طرف دیگر عبدالؤمن مترجم *عوارف‌المعارف* به سال ۶۶۵ ه‍.ق کامویی را یگانه مرشد و راهنما و تنها مستمسک نجات در روی زمین می‌داند [۱۳، ص ۱]، این درحالی‌که است در این سال‌ها آوازه نجیب‌الدین بزغش همه‌جا در گرفته است. چگونه می‌شود کامویی در حالی‌که ابونجیب در اوج شهرت و اعتبار در شیراز زندگی می‌کند، داعیه شیخ‌المشایخی داشته باشد و به شهرهایی مانند کرمان و یزد خلیفه تعیین کند.

برخی نیز چون زین‌العابدین شیروانی نسبت معنوی کامویی را با واسطه به عراقی و زکریای مولتانی می‌رسانند. وی در *بستان‌السیاحه* کامویی را به سلسله کامل مشایخ پیرجمال چنین ذکر می‌کند: «پیرجمال‌الدین صوفی اردستانی و او از پیر مرتضی اردستانی و او از پیر امام‌الدین نائینی و او از شیخ علاءالدوله زواره‌ای و او از شیخ زین‌الدین نائینی و او از شیخ امام‌الدین پدر خود و او از شیخ عبدالسلام کامویی و او از مریدان شیخ عبدالسلام بابا عارف مقاری، شیخ محمد اصفهانی و شیخ عبدالسلام استماع نموده و او از شیخ فخرالدین عراقی (و ۶۸۸) و او از بهاء‌الدین مولتانی (و ۶۶۶ یا ۶۶۱) و او از شهاب‌الدین سهروردی» [۱۵، ص ۳۴۸].

به‌رغم تشویش، این سلسله‌بندی از چند جهت اهمیت دارد؛ اول اینکه تا حدود قابل‌ملاحظه‌ای نسبت‌های معنوی را درست ذکر می‌کند؛ زیرا بر اساس منابع به‌ویژه مثنوی‌های عماد فقیه و پیرجمال می‌دانیم که امام‌الدین فرزند و جانشین کامویی است و مشایخ بین پیرمرتضی تا امام‌الدین نیز منطقی است و قابل‌مقایسه با سلسله‌ای که معصوم‌علیشاه ذکر کرده نیز هست. از طرفی کامویی را به نجیب‌الدین منسوب نمی‌دارد و از این جهت نیز خالی از اشکال است.

همچنین در این سلسله‌بندی شیخ محمد اصفهانی نیز یکی از مشایخ وی ذکر شده که یادآور شیخ محمد اندادان اصفهانی است که استاد تقی‌الدین دادای یزدی بوده که کامویی به وی سجاده به معنای جانشینی داده است.

با این اوصاف نمی‌توان درباره نسبت معنوی عبدالسلام کامویی به‌دقت و با قاطعیت سخن گفت. از طرفی طریقه سهروردیه از طریق دو تن از فرزندان شیخ شهاب شیخ شمس‌الدین صفی و شیخ عمادالدین احمد که از مشایخ قرن هفتم بوده‌اند نیز

گسترش یافته است [۱۶، مقدمه، صص ۲۱ و ۳۱] و ممکن است کامویی از طریق یکی از این فرزندان به شیخ شهاب‌الدین مربوط باشد، این امر با روایت‌های عماد فقیه و پیرجمال نیز سازگارتر است؛ زیرا بر آن‌اند که نزد شیخ شهاب تربیت یافته است، زیرا این تربیت می‌تواند در حلقهٔ سهروردیه و در نزد فرزندان شیخ شهاب صورت گرفته باشد.

۳-۳. خاندان و جانشینان نسبی کامویی

از خاندان کامویی نام‌هایی برجای مانده است که حداقل از فرزندش امام‌الدین محمد می‌توان با قاطعیت سخن گفت که پس از مرگ پدر به سال ۶۹۶ هجری بر سجاده وی نشست است. پیرجمال بر آن است که امام‌الدین در مجلس تیمور حاضر شده و مباحثه علمی کرده است [۳، ص ۴۷]؛ البته بسیار بعید است امام‌الدین تا آغاز یورش تیمور به ایران زنده باشد، زیرا تیمور به سال ۷۸۱ خراسان و ۸۰۰ عراق عجم را گشود. در صورت صحت اصل ماجرا، ممکن است این واقعه مربوط به یکی از جانشینان امام‌الدین باشد نه خود وی.

از مباحث قبلی کاملاً مشخص شد که امام‌الدین محمد جانشین عبدالسلام کامویی پدر خود بوده و این نسبت معنوی از طریق وی به پیرجمالیه رسیده است. همچنان که عماد فقیه نیز با امام‌الدین به‌عنوان مرشد خود بیعت کرده و احتمالاً از طرف وی اداره خانقاه عمویش نظام‌الدین محمود را بر عهده داشته است.

یکی دیگر از شخصیت‌های معرفی شده خاندان کامویی «عبدالرحمن محمد کامویی» است که پیرجمال در *مرآت‌الافراد* وی را از اکمل فقر می‌داند که در دوره‌اش اقطاب و اوتاد پیش او کمر به خدمت بسته بودند، پیرجمال در بحثی دربارهٔ اهمیت نیاززدن انسان در هر شرایط این چنین به دیدگاه تسامح‌آمیز وی اشاره دارد که سخت زیبا و حاکی از درک تجربی و عمیق وی از دیانت و انسانیت است.^۱

همچنین انصاری در مقدمهٔ کتاب *عوارف‌المعارف* از نسخهٔ ترجمه، پنج پرشش‌وپاسخ نام می‌برد که اصل آن از تاج‌الدین اشنوی است که آن را عبدالؤمن اصفهانی به فارسی برگردانده است. این نسخه که در کتابخانهٔ آستان قدس قرار دارد در سال ۷۰۰ هجری توسط احمد بن محمد کامویی کتابت شده است. [۱۳، مقدمه، ص ۲۷] ممکن است این شخص یکی از فرزندان امام‌الدین محمد باشد.

معصوم‌علیشاه شیرازی (نایب‌الصدر) نیز در *طرائق‌الحقایق* سلسلهٔ مشایخ پیرجمالیه از مراد شیخ محمد زواره‌ای با نام عزالدین حسین کاموسی (کامویی) و او مرید والد خود

خواجه صائین‌الدین (= امام‌الدین) اصفهانی و نواده زین‌الدین عبدالسلام کامویی است. [۱۴، ج ۲، ص ۳۵۶]. گویا پس از وی است که سلسله طریقتی کامویی به مشایخی از زواره، نائین و اردستان رسیده است.

۴. اندیشه‌های کامویی

برای بررسی اندیشه‌های کامویی باید به دو نکته توجه کرد؛ یکی عرفان شریعت‌گرای سهروردی که کامویی از آن برخاسته و دیگر آثار و احوالش. احوال وی با کرامت‌پردازی‌های مبالغه‌آمیز، به‌ویژه در گزارش پیرجمالیه همراه است؛ اما از همین گزارش‌ها هم می‌توان به سلوک ریاضت‌منشانه وی پی برد. همچنین اشاره عماد فقیه [همان، ص ۴۴۸] و پیرجمال مبنی بر کسب تعلیم رسمی کامویی قبل از رسیدن به مدارج عرفانی، نیز با نوع تعلیم سهروردی توافق دارد.

عماد فقیه در *طریقت‌نامه* نیز در بحث رؤیت خداوند که بحثی کلامی است به «پیر عراقی» اشاره دارد. با توجه به اینکه عماد و پیرجمال در اشاره مستقیم به کامویی در اشعار خود به کرات از لقب پیر عراق یا شیخ عراق استفاده کرده‌اند، می‌توان گفت که کامویی وارد مقولات کلامی نیز می‌شده است؛ لذا با توجه به بیت «روایت دارم از پیر عراقی / که در فانی ننگجد نور باقی» و توضیحات پس‌از آن [همان، ص ۲۵۶] می‌توان گفت که کامویی به رؤیت خداوند در این جهان و با چشم سر قائل نیست؛ بلکه به عقیده او رؤیت در دنیای دیگر توسط اهل یقین آن هم با چشم دل ممکن است. لذا وجه دیگری از اندیشه‌های کلامی و عالمانه کامویی نمایان می‌شود.

عبدالؤمن مرید کامویی در دو جا از ترجمه *عوارف‌المعارف* به سخنان استاد خود عبدالسلام کامویی استناد می‌کند. یکجا در اهمیت و تأکید وی بر دعا که حاصلش آوردن دعا و مناجاتی نسبتاً طولانی در *عوارف* است و همچنین دعایی در موضوع استغفار و انابت به خداوند^۱ می‌آورد که کامویی یاران را بر خواندن آن تحریض می‌کرد [۱۳، ص ۱۵۸].

همچنین در جای دیگر از قول شیخ کامویی آورده است: «سالک باید در طاعت چندان صبر کند که صبر از او به فغان آید و از او استغانت می‌خواهد و همچنین فرمود که: طاعت جداست و عبادت جدا؛ و شرح این کلمه نوشتن که جامع معانی است، دراز است» [همان، ص ۱۸۲].

این دو قول منسوب به وی نیز هم بر وجه زاهدانه و ریاضت‌منشانه تأکید دارد و هم دربردارنده نکته ظریفی است و آن تفکیک طاعت (فرمانبری) از عبادت (نیایش) است و

کاموبی نخواستہ است نیایش و پرستش خدا را متضمن تلخی بدانند که بر آن صبر واجب آید. پس لطایف عرفانی هم در سخن وی مشاهده می‌شود؛ به‌ویژه آنجا که به تعریف انسان غریب می‌پردازد که همان عارفی است که خلق از توانایی درک آن عاجزند و تداعی گر «حکایت گنگ خواب‌دیده» مولاناست و به عبارت‌های ابوالحسن خرقانی در تعریف عارف هم بی‌شباهت نیست: حضرت قطب الاقطاب، زین المله و الدین عبدالسلام کاموبی قدس سره می‌فرماید که غریب کسی است که اسباب عالم برو گرد آید و روی به وی کند و بارش نباشد که درآید،^۱ همچون غریبی که به‌صورت به شهری درآید و مردم پیش او بنشینند و احوال ازو پرسند و آن غریب راه ملک خود رود و ادای او و روایت او و حکایت او به هم بازخوانند برخیزند و او را بگذارند و او در آن شهر حظی و بهره‌ای نیابد [۲، ص ۱۰۳]. این عبارت نشان می‌دهد که احوال عرفانی کاموبی خالی از دقایق عرفانی و معرفت رمزی و باطنی نیست.

نتیجه

عبدالسلام کاموبی از مشایخ سهروردیه در قرن هفتم هجری است و علی‌رغم گمنامی، شیخ‌المشایخ سهروردیه بوده و به تربیت شاگردان و مردیان زیادی اهتمام کرده است که بسیاری از آنها از طرف وی در یزد و کرمان و منطقه نائین و اردستان اجازه‌ی ارشاد داشته و خانقاه بنا کرده‌اند؛ مانند تقی‌الدین دادی یزدی و نظام‌الدین محمود کرمانی. همچنان که برخی از مریدان وی نویسنده و شاعر بوده و در ترویج عرفان عملی سهم بسزایی داشته‌اند؛ از جمله عبدالؤمن اصفهانی مترجم *عوارف المعارف* و عمادالدین فقیه کرمانی عارف و شاعر قرن هشتم که *مصباح‌الهدایه* کاشانی را در *طریق‌نامه* به نظم درآورده است و با اینکه کمتر مجال درک صحبت کاموبی را داشته است؛ اما تحت‌تأثیر معنوی جانشین وی، امام‌الدین محمد کاموبی، بوده است. تأثیرگذاری کاموبی و جانشینان وی تا دو قرن بعد نیز ادامه یافته و در شعر و سخن پیرجمال اردستانی ظاهر شده، چنان که سلسله کاموبی بعد از وی به پیرجمالیه شهرت یافته است.

منابع

- [۱]. اردستانی، پیرجمال (۱۳۸۹). *رسایل*، تصحیح امید سروری، تهران، مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- [۲]. _____ (۱۳۷۶). *دیوان اشعار*، تصحیح ابو طالب میر عابدینی، تهران، روزنه.
- [۳]. _____ (۱۳۸۸). *شرح الکنوز و بحر الرموز*، تصحیح امید سروری، تهران، مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- [۴]. _____ (۱۳۶۷). *مراه الافراد*، تصحیح حسین انیسی پور، تهران، زوار.
- [۵]. _____ (۱۳۸۰). *مصباح الارواح*، تصحیح و مقدمه: سید ابوطالب عابدینی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- [۶]. جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵). *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، تهران، موسسه اطلاعات.
- [۷]. چیتیک، ویلیام (۱۳۹۱). *قلب فلسفه اسلامی (در جستجوی خودشناسی در تعالیم افضل الدین کاشانی)*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران، مروارید.
- [۸]. حموئی یزدی؛ نظام‌الدین اسحاق، نجم‌الدین محمد، سالک‌الدین محمد اول، مالک‌الدین مؤید و سالک‌الدین محمد دوم. *المشیخه (کنز السالکین)*، دست‌نوشته شماره ۲۱۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- [۹]. خطیب، سعید (محرابی کرمانی) (۱۳۸۳). *تذکره الاولیا یا مزارات کرمان*، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی.
- [۱۰]. خوافی، فسیح احمد (۱۳۴۰). *مجمعل فصیحی*، بخش دوم، خیرنامه کتاب‌های رایگان فارسی.
- [۱۱]. خوشحال دستجردی، طاهره (۱۳۸۱). «مقایسه طریق نامه عمادالدین فقیه کرمانی و مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی»، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، جلد چهاردهم، شماره ۲، ص ۷۷-۱۰۰.
- [۱۲]. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵). *جستجو در تصوف ایران*، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- [۱۳]. سهروردی، شهاب‌الدین عمر (۱۳۷۴). *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور بن عبدالمومن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- [۱۴]. شیرازی، معصوم علیشاه (۱۳۱۹). *طرائق الحقایق*، تصحیح محمدجعفر محبوب، کتابخانه سنایی.
- [۱۵]. شیروانی، زین العابدین (۱۳۴۲). *بستان السیاحه*، تهران، کتابخانه سنایی.
- [۱۶]. کاشانی، عزالدین بن علی محمود (۱۳۸۸). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال‌الدین همایی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران.
- [۱۷]. کرمانی، عماد‌الدین علی (۱۳۷۴). *طریقت‌نامه*، به تصحیح و تحشیه: رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، اساطیر.
- [۱۸]. _____ (۱۳۸۰). *مثنوی‌های عماد کرمانی*، تصحیح محمدرضا صرفی و داریوش کاظمی، کرمان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان.
- [۱۹]. مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۴). *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.

